

روتخر برخمان

ترجمہ
میرجواد سید حسینی
سکینہ تقی زاده

تاریخ

امید بخش نشر



بنگاه ترجمہ و نشر
کتاب پارسہ

سرشناسه: برخمان، روتخر، ۱۹۸۸ م. Bregman, Rutger, 1988
 عنوان و نام پدیدآور: تاریخ امیدبخش نوع بشر/ روتخر برخمان/ ترجمه میرجواد سیدحسینی - سکینه تقی زاده
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۷۲۸-۷
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی اثر با عنوان Humankind: a hopeful history به فارسی برگردانده شده است.
 یادداشت: کتاب حاضر قبلاً با عنوان «آدمی یک تاریخ نوید بخش» ترجمه و توسط انتشارات فرهنگ نشر نو فیبا دریافت کرده است.
 عنوان دیگر: آدمی یک تاریخ نوید بخش
 موضوع: نوع دوستی/ انسان/ انسان شناسی فلسفی/ انگیزش
 رده بندی کنگره: BJ ۱۴۷۴
 رده بندی دیویی: ۱۷۱/۸
 شماره کتابخانه ملی: ۷۳۶۶۵۷۷



■ تاریخ امیدبخش نوع بشر

روتخر برخمان
 ترجمه: میرجواد سیدحسینی - سکینه تقی زاده
 آماده سازی و تولید:
 طراحی گرافیک: پرویز بیانی
 چاپ: احمدی
 نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۹، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هر گونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۰۵۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴

فهرست

- آغاز سخن ۱۳
۱. واقع گرایی جدید ۲۱
۲. سالار مگس های واقعی ۴۱
- بخش اول: حالت طبیعت ۵۹
۳. ظهور انسان نرم خوی جامعه پذیر ۶۵
۴. سرهنگ مارشال و سربازانی که شلیک نمی کردند ۸۷
۵. نفرین تمدن ۱۰۵
۶. اسرار جزیره ایستر ۱۲۳
- بخش دوم: پس از آشویتس ۱۴۵
۷. در زیرزمین دانشگاه استنفورد ۱۴۶
۸. استنلی میلگرام و ماشین شوک ۱۶۷
۹. مرگ کاترین سوزان جنوز ۱۸۵
- بخش سوم: چرا آدم های خوب، بد می شوند؟ ۱۹۹
۱۰. همدلی چگونه انسان را کور می کند ۲۰۳

۸ ■ تاریخ امیدبخش نوع بشر

۲۲۳ ۱۱. قدرت چگونه انسان را فاسد می‌کند

۲۲۹ ۱۲. جنبش روشنگری چه اشتباهی کرد

۲۴۷ بخش چهارم: واقع گرایی جدید

۲۵۷ ۱۳. قدرت انگیزه درونی

۲۷۱ ۱۴. انسان بازیگوش

۲۸۷ ۱۵. موکراسی چنین چیزی به نظر می‌رسد

۳۰۵ ۱. بخش پنجم: صرف درگوش صورت

۳۰۹ ۱۶. پی‌نوشتا با تروریست‌ها

۳۲۷ ۱۷. بهترین چاره ر نفرت، بی‌عدالتی و تعصب

۳۴۴ ۱۸. وقتی سرباز از سگ‌ها خارج شدند

۳۵۵ پایان سخن: ده قانون برای زندگی

۳۷۱ سپاسگزاری‌ها

۳۷۲ یادداشت‌ها

۴۳۷ نمایه

«اگر به انسان نشان دهید چگونه است، او بهتر خواهد شد.»

آنتون چخوف (۱۸۶۰-۱۹۰۴)

آغاز سخن

در آستانه جنگ جهانی دوم، فرماندهان انگلیس خود را با تهدیدی جدی روبرو دیدند. لندن در معرض خطر نابودی قرار داشت. به گفته ونستون چرچیل: «این شهر به بزرگ‌ترین هدف جهانی تبدیل شده بود، نوعی گاو چاق عظیم؛ یک گاو چاق باارزش که جانوران درنده را به سمت خود می‌کشید.»^(۱)

جانور درنده البته، آدولف هیتلر و ماشین جنگی‌اش بود. اگر مردم انگلیس تحت فشار وحشت از بمب‌افکن‌های او خرد می‌شدند، پایان کار این ملت فرا می‌رسد. یکی از ژنرال‌های انگلیس ترسیده بود و می‌گفت: «رفت و آمدها متوقف می‌شود، بی‌خانمان‌ها به یاد کمک سر می‌دهند و شهر جهنم می‌شود.»^(۲) میلیون‌ها غیرنظامی در برابر فشار از پای در می‌آیند و ارتش حتی نمی‌توانست بجنگد زیرا توده‌های ترسیده، دستانش را بسته بودند. چرچیل پیش‌بینی کرد حداقل سه تا چهار میلیون لندن‌ای از شهر فرار می‌کنند.

هر کس مایل است درباره تمام شرارت‌های انجام‌شده مطالعه کند، فقط به یک کتاب نیاز دارد: روانشناسی توده‌ها^۱ که یکی از برجسته‌ترین دانشمندان آن روزگار، یک نویسنده فرانسوی به نام گوستاو لو بون^۲ آن را نوشته بود. هیتلر خط به خط کتاب را خواند. موسولینی،

1. *The Psychology of Masses*

2. Gustave Le Bon

استالین، چرچیل و روزولت نیز آن را خوانده بودند.

کتاب لو بون، جز به جز، نحوه واکنش مردم به بحران را شرح می‌دهد. او بی‌مقدمه می‌نویسد: «انسان از نردبان تمدن چند پله پایین می‌آید.»^(۳) وحشت و خشونت همه گیر می‌شود و ما انسان‌ها ماهیت واقعی خود را آشکار می‌کنیم.

در ۱۹ اکتبر ۱۹۳۹، هیتلر برای ژنرال‌های خود برنامه حمله آلمان را به اختصار توضیح داد. گفت: «استفاده بی‌رحمانه از لوفت‌وافه^۱ (نیروی هوایی آلمان) در برابر کانون اراده مقاومت بریتانیا، می‌تواند و باید در زمان معین دنبال شود.»^(۴)

در انگلستان، همه گذشت‌ثانیه‌ها را احساس می‌کردند. آخرین نقشه انگلیسی‌ها ایجاد شبکه‌ای از ایستگاه‌های زیرزمینی در لندن بود، اما این برنامه در نهایت با توجه به نگرانی از اینکه «ما حمله می‌شویم»، از ترس فلج شوند، هرگز عملی نشد. در آخرین لحظه، چند بیمارستان صحرائی روان‌زشت^۲ برای ستاری از اولین موج قربانیان به خارج از شهر منتقل شدند. و بعد بازی شروع شد.

در ۷ سپتامبر ۱۹۴۰، ایماء بمب افکن آلمانی از کانال عبور کردند. هوای خوب، بسیاری از لندن‌ها را به خیابان‌کشانده و در براین وقتی در ساعت ۴:۴۳ بعد از ظهر که صدای آژیرها به صدا درآمد، همه چشم‌ها به آسمان دوخته شد.

آن روز در ماه سپتامبر به نام شب سیه در تاریخ ثبت شد و چیزی که به دنبال آن «حمله برق‌آسا» آمد. طی ۹ ماه آینده، بیش از ۸۰ هزار بمب بر روی شهر لندن ریخته شد. تمام محله‌های پیرامون شهر از بین رفتند. در پایتخت یک میلیون ساکنان آسیب دید یا تخریب شد و بیش از چهار هزار نفر در انگلستان جان خود را از دست دادند. در این شرایط، واکنش مردم انگلیس چگونه بود؟ وقتی کشور را بمباران شد چه اتفاقی افتاد؟ آیا مردم دچار جنون شدند؟ آیا آن‌ها مانند جانوران وحش رفتار کردند؟ بگذارید بحث را با صحبت‌های یک روانپزشک کانادایی که شاهد عینی ماجرا بود شروع کنم.

در اکتبر سال ۱۹۴۰، دکتر جان مک کوردی^۲ به جنوب شرقی لندن رفت تا از محله‌ای فقیرنشین که به شدت مورد حمله قرار گرفته بود دیدن کند. تمام آنچه باقی مانده بود، ترکیب

درهم ریخته‌ای از حفرة‌های بزرگ و ساختمان‌های فروپاشیده بود. اگر جایی قطعاً در چنگال جهنم بود، همین جا بود.

در این شرایط، دکتر لحظاتی پس از شنیدن آژیر هشدار هوایی، با چه چیزی برخورد کرد؟ «پسر بچه‌هایی که همچنان به بازی در پیاده‌رو ادامه می‌دادند، خریدارانی که مشغول چانه زدن بودند، پلیس راهنمایی که با کسالت رفت‌وآمد اتومبیل‌ها را هدایت می‌کرد و دو چرخه‌سوارانی که مرگ و قوانین راهنمایی را به مبارزه می‌طلبیدند. تا آنجا که من می‌توانستم ببینم، هیچ‌کس حتی به آسمان نگاه هم نکرد.»^(۶)

در حقیقت، اگر فقط یک مورد باشد که تمام گزارش‌های مربوط به حمله برق‌آسا با آن همخوانی داشته باشد، آن‌ها از آرامش عجیبی بود که در آن ماه‌ها در لندن حکمفرما بود. روزنامه‌نگاری آمریکایی که با زوجی انگلیسی در آشپزخانه‌شان مصاحبه می‌کرد به زمانی اشاره کرده که پنجره‌ها در قاب‌هایشان می‌لرزیدند اما آن‌ها با خونسردی چای می‌نوشیدند. آن روزنامه‌نگار می‌خواست بداند آیا آن‌ها نمی‌ترسند؟ پاسخ آن‌ها این بود: «وای، نه.» «اگر ما بودیم، چه اتفاقی بریمان افتاد.»^(۷)

معلوم است که هیتلر یک نکته است که همان بوهرة شخصیتی انگلیسی‌ها بود فراموش کرده بود: آن‌ها چیزی به روی خودشان نمی‌آوردند. «داران، روی تابلوهای جلوی مغازه‌های آسیب‌دیده خود، تابلویی با محتوای طنز و کنایه آمیزی را نصب کرده بودند: «بازتر از همیشه!» یا صاحب کافه‌ای که در میان ویرانی‌ها تبلیغ می‌کرد: «پنجره‌های ما شکسته‌اند، اما نوشیدنی‌هایمان بسیار عالی است! بیایید و امتحان کنید!»^(۸)

انگلیسی‌ها حملات هوایی آلمان را به اندازه تأخیر قطارها تحمل می‌کردند. مطمئناً آزاد دهنده است، اما به طور کلی قابل تحمل است. خدمات انتقال با قطار، همان‌طور که اتفاق افتاده است، در دوران حملات برق‌آسا نیز ادامه یافت و تاکتیک‌های هیتلر چنان‌که برای بر اقتصاد داخلی نداشت. آنچه برای ماشین جنگی انگلیس تعیین‌کننده‌تر بود، دوشنبه ۱۱ آوریل ۱۹۴۱ بود که همه تعطیل بودند.^(۹)

طی چند هفته از زمانی که آلمانی‌ها بمباران خود را آغاز کردند، اخبار روز مانند وضعیت هوا هر روز گزارش می‌شدند: «امشب شاهد عملیات برق‌آسای خواهیم بود.»^(۱۰) به گفته یک ناظر آمریکایی: «انگلیسی‌ها خیلی زود از هر کاری حوصله‌شان سر می‌رود و دیگر هیچ‌کس پناه نمی‌گیرد.»^(۱۱)